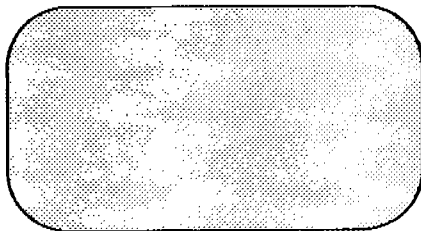
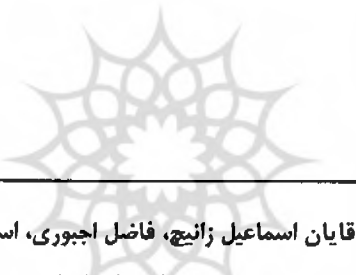


پژوهشگاه علوم انسانی
پرتال جامع

**یک جفت گیوه ملکی و
یک جلد شاهنامه فردوسی**

لاله تقیان - علیرضا درویش نژاد





گفتگو با آقایان اسماعیل زانیچ، فاضل اجبوری، اسکندر رفیعی و هوشنگ حریرچیان، که از پیشکسوتان تئاتر ایران هستند در سال ۶۷ صورت گرفت. زمانی که کانون نمایش‌های سستی و آئینی تازه تأسیس شده بود و برگزاری نخستین جشنواره آن تحقق می‌یافت. علیرضا درویش نژاد که برای بازی بزرگ‌ترین نقش در این جشنواره به اصفهان رفته بود با پیشکسوتان تئاتر نیز به گفتگو نشست، اما دریغ که مجال چاپ آن را نیافت... و امروز که این گفتگو به چاپ می‌رسد متأسفانه اسماعیل زانیچ دیگر در قید حیات نیست. یادش گرامی باد.

□ آقای زانیچ خودتان را معرفی کنید و درباره کارهای هنریتان بگوئید.

اسماعیل زانیچ - من در شبی تولد یافتم که محمد علیشاه مجلس شورای ملی را به توپ بست. یعنی تیرماه ۱۲۸۷. در کودکی به مدرسه خاقانی می‌رفتم در بازارچه آقا شیخ هادی مدیر مدرسه فوت کرده بود و از بچه‌های مدرسه خواستند متنی را که برای برگزاری مجلس یاد بود تهیه شده بود بخوانند. من هم داوطلب شدم. در آنموقع کلاس چهارم ابتدائی بودم. قرعه به نام من افتاد و توانستم آن متن را بدون تیق زدن بخوانم. در مسجد حاج حسن میرزا شاپور ختم برقرار بود و من آنقدر کوچک و خردسال بودم که ناچار روی چهارپایه پشت تاج گل ایستادم و متن را خواندم و برای این کار جایزه‌هائی گرفتم؛ که یک جفت گیوه ملکی و یک جلد شاهنامه فردوسی جزو این جوایز بود. من به فکر افتادم که هنرپیشه شوم و در آن زمان وقتی بچه‌ها سرکوجه جمع می‌شدند با هم ادای تعزیه‌خوانها را درمی‌آوردیم و همین شروع کار تئاتر ما بود. وقتی مدرسه را تمام کردم در سال ۱۳۱۰ به مدرسه نظام رفتم. چون در آنوقت ارتش ایران تازه و نو یا

بود به ما خیلی اهمیت می دادند که تحصیل کرده بودیم و به ارتش آمده بودیم. یک روز گفتند جشن هست و هر کس می تواند برنامه ای درست کند. من هم میان گروهیها دنبال کسانی می گشتم که با هم تئاتر بازی کنیم و گفتند سربازی هست که از اصفهان آمده و خیلی خوب بازی می کند و او را آوردند. نام او محمد میرزا بود فامیلش رفیعی و خیلی خوب بازی می کرد. بعدها که از ارتش بیرون آمدم چند بار برای دیدنش به اصفهان رفتم. در مدت خدمتم در ارتش تا سال ۱۳۱۸ چند برنامه هم تنظیم کردم. نمایشنامه را می نوشتم و خودم کارگردانی می کردم و به تدریج علاقه من به تئاتر بیشتر شد تا توانستم برنامه های سنگین تری مثل «مادر وطن» را هم اجرا کنم. از ارتش بیرون آمدم و در آن موقع بخشنامه شده بود که اگر کسی از ارتش بیرون بیاید حق کار در جای دیگری ندارد. من رفتم سراغ یکی از همقطاران که از ارتش بیرون آمده بود به نام «سبزی پور». او در دارائی برای من کاری درست کرد اما در آنجا به همان بخشنامه کذائی برخوردم. به هر حال این سبزی پور باعث شد که من بیشتر به اصفهان رفت و آمد کنم و چون کار دیگری نمی توانستم بکنم رفتم و یک کلاس باز کردم به نام هنرگاه هنرپیشگی، در خیابان شاهپور سربازارچه آقا شیخ هادی تهران.

□ در چه سالی؟

اسماعیل زانیچ - در سال ۱۳۱۹. در این کلاس ها ساز و آواز و تئاتر و بیان و این نوع درس ها تدریس می شد. در آنجا روزی شخصی آمد و گفت آقای نصر شما را خواسته است. گفتم کجا؟ گفت در تماشاخانه تهران. آنوقت فقط یک هنرستان بود در لاله زار کوچه باغ علاءالدوله. آقای نصر گفت ما با اینهمه ید و بیضا روی تابلو نوشته ایم هنرستان هنرپیشگی و تو نوشته ای هنرگاه هنرپیشگی؟ گفتم این کار از من برمی آید و در جواب من گفت: نمی خواهد جعل بکنی. فعلاً برو سر کلاس بنشین تا دوره ببینی. چون من قبلاً، آقای نصر و آقای شیبانی آشنائی داشتم با من خصوصی رفتار شد و رفتم کلاسی که دکتر رضازاده شفق درس می داد.

□ یعنی در واقع از استاد هنرگاه تبدیل شدید به شاگرد هنرستان؟

اسماعیل زانیچ - بله دوره‌اش سه سال بود. در سال سوم بودیم که جنگ شد اما من به هر حال دیپلم هنرستان را گرفتم. اما دیدم در تهران محیط برای من مساعد نیست بنابراین بیشتر به شهرستانها دعوت می‌شدم و تقریباً در تمام شهرهای ایران مشهد، زاهدان، اصفهان، اهواز، آبادان، و حتی در رشت که در آن موقع خودش تئاتر داشت. این مختصر کار من در تئاتر بود تا زمانی که به شهربانی رفتم. در آنجا کمتر می‌توانستم تئاتر بازی کنم چون مشکلات اداری ایجاد می‌شد و گهگاهی نمایشنامه‌ای می‌نوشتم و اجرا می‌کردم تا زمانی که بازنشسته شدم. در سال ۱۳۴۵ و از آن به بعد در تئاتر و فیلم بازی کردم.

□ شما اشاره کردید که در کودکی تعزیه دیده بودید و ادای تعزیه‌خوانها را درمی‌آوردید. آیا نمایش‌های روحوضی هم دیده بودید؟

اسماعیل زانیچ - در حدود سالهای ۱۳۱۲ پاتوق ما تئاتر آفتاب بود که به آن تئاتر گلوبندک هم می‌گفتند و در آنجا با احمدخان مؤید و حسین مؤیدی خدا بیامرز آشنا شدم. احمدخان مؤید مرد روشنفکری بود و دربارهٔ این نمایش‌ها قبل از اینکه به تهران بیاید برای من حرف زده بود و باید گفت تئاتر روحوضی را از احمدخان مؤید داریم. البته در آنموقع تئاتر روحوضی مثل امروز نبود و معمولاً گروه را افراد برای اجرای نمایش به منازل دعوت می‌کردند و بیشتر برنامه ساز و آواز بود و یک نمایش کوچک سیاه بازی هم داشت تا زمانی که ذبیح ماهری از سیاهپوشی یا اجرای نقش سیاه شخصیت خیلی جالبی ساخت که بیشتر برنامه به اجرای این نمایش‌ها اختصاص می‌یافت.

□ آیا شما این نمایش‌ها را دیده بودید؟

اسماعیل زانیچ - بله در جوانی این نوع نمایش‌ها را دیده بودم.

□ در سالن تئاتر یا در مجلس عروسی؟

اسماعیل زانیچ - قبل از اینکه با احمدخان مؤید آشنا شوم در مجالس عروسی این نوع نمایش‌ها را دیده بودم.

□ این نمایش‌ها به صورت سیاه‌بازی بود؟

اسماعیل زانیچ - نه «لوده بازی» بود. آنطور که احمدخان مؤید برای من توضیح داد.

□ آیا به خاطر می‌آورید که احمدخان مؤید در این مورد چه گفته بود؟

اسماعیل زانیچ - آنچه به خاطر می‌آورم اینست که او می‌گفت قبل از آنکه به تهران بیاید، در کاشان دسته‌های مطرب را دیده که سیاه نداشته‌اند اما زن پوش داشته‌اند و به آنها لوده‌باز می‌گفتند. و اکبر حاج عابدینی، علی قمی، مرحوم جورابچی، منصورخان خلج و ... کسانی بودند که لباس زنانه می‌پوشیدند.

□ دربارهٔ شخصیت‌های دیگر این نمایش‌ها چیزی به یاد می‌آورید؟

اسماعیل زانیچ - اسماعیل بزاز و لوطی صالح بهترین آنها بودند.

□ منظورم این است که غیر از لوده و زن پوش چه افرادی در نمایش بودند؟

اسماعیل زانیچ - بله هر دمبیل هم بود که چندین نقش بازی می‌کردند.

□ ببخشید که صحبت شما را قطع می‌کنم. آیا هر دمبیل تغییر شخصیت‌ها

را فقط با صدا انجام می‌داد یا لباس را هم عوض می‌کرد؟

اسماعیل زانیچ - نه با همان لباس معمولی که داشت که قبا بود، شخصیت‌های مختلف را بازی می‌کرد. مثلاً «اصغر دروازه‌بان یکی از آنها بود که چارقد به سر می‌کرد اما با همان ریش و سبیل پیرزن را اجرا می‌کرد. خود من هم پیرزن پوشی کرده‌ام.

□ شما می‌توانید حرف‌ها یا شعرهای آن پیرزن را برای ما بخوانید؟

اسماعیل زانیچ - خوب به خاطر نمی‌آورم. مثلاً می‌خواندم:

پیرم و فال می‌گیرم

از همه احوال می‌گیرم

کمرم رو تا می‌کنم

من سر کتاب وا می‌کنم

فال می‌گیرم و طالع می‌بینم

بارمل و اسطراب آسمونو پائین می‌آرم ...

بقیه‌اش یادم نیست.

□ آقای زانیچ با عرض پوزش می‌خواهم بدانم امروز درآمد شما از چه طریقی است؟

اسماعیل زانیچ - اگر این مختصر درآمد بازنشستگی را نداشتم باید سر چهارراه‌ها گدایی می‌کردم. اما از این راه حقوق و درآمدی برای من نیست. خیلی از هنرمندان هم دورهٔ هنرستان من مثل تفکری، سارنگ، اکبر دستوند، علی مشکین و ... در نهایت تنگدستی از دنیا رفتند.

□ چه توقعی از مسئولان تئاتر دارید؟

اسماعیل زانیچ - توقعات من برآورده نمی‌شود. به نظر من ادارات ارشاد باید کاری بکنند که امثال من، اجبوری، رفیعی، حریرچیان و غیره به وضعی که «زرین قلم» از دنیا رفت در تنگدستی و گمنامی از دنیا نرویم. دیگر آنکه وقتی اداره کسی را برای بازبینی کارها می‌فرستد، اگر بیشتر از من نمی‌داند، لاف‌ل معلوماتش به اندازه من باشد و حاصل ماهها زحمت من با چهل جوان، مفت و مسلم از دست نرود.

□ با تشکر آقای زانیچ، از آقای اجبوری خواهش می‌کنم برای ما بگویند که چگونه کار تئاتر را شروع کردند؟

فاضل اجبوری - خانواده‌ای که من در آن به دنیا آمدم بسیار متدین بودند. من از نوجوانی به این کار علاقه‌مند بودم و دور از چشم خانواده‌ام به دیدن تئاتر می‌رفتم و در دانشسرا که بودم معروف بودم که فاضل با گرفتن یک موضوع کوچک سه پرده نمایش تحویل می‌دهد. بگذریم بعد از تحصیل من در راه آهن استخدام شدم و می‌دانید آنوقت‌ها در هر شهرستانی که یک ایستگاه راه‌آهن بود یک باشگاه هم بود و من چون مسئولیت باشگاه را داشتم برنامه تئاتر را هم جزو برنامه‌های باشگاه گنجاندم. روزها تمرین می‌کردیم و هر پانزده روز سه شب

برنامه تئاتر اجرا می‌شد. تا اینکه به فکر افتادم یک گروه تئاتر سیار درست کنم. چند نفری را به کار دعوت کردم. این را هم بگویم که تمام فعالیت تئاتری من در خوزستان بود. معمولاً ارکستر را که آماده کار می‌کردیم از اندیمشک حرکت می‌کردیم و به همه شهرستانها می‌رفتیم. ما در خوزستان هم تئاتری دایر کردیم که از شهرستانها دیگر به دیدن برنامه‌های آن می‌آمدند. بالاخره از راه‌آهن استعفا کردم و تمام وقت به کار تئاتر پرداختم. تا همین چند سال قبل که اولین بمب از آنسوی آب به ساختمان تئاتر ما اصابت کرد و من مجبور به مهاجرت شدم.

□ آقای اجبوری یا به قول بچه‌های اصفهان "بابا فاضل" شما چند سالتان

است؟

فاضل اجبوری - من در سال ۱۳۰۴ به دنیا آمدم. فکر می‌کنم ۶۴ ساله باشم.

□ لطفاً برای ما بگویند که شیوه کار شما چطور بوده؟ چرا ارکستر در کار شما اینقدر اهمیت داشته و آیا بزرگان قدیمی این فن مثل عزیز گرجی یا سیدحسین یوسفی و مهدی مصری مشوق شما بوده‌اند؟ یا احتمالاً دیگر کسانی در اهواز بودند که شیوه‌های تئاتری را به شما بیاموزند؟

فاضل اجبوری - بله. خدا رحمت کند علی محمد رجائی را که با او در اهواز مدتها کار کردم. بعد مجید شهباز و کار او بخصوص اجرای "اپرت" بود یعنی تمام نمایش با موسیقی و شعر و آواز بود. بعد از آنها خدا بیامرز، عزیز گرجی و فروردین نامی هم بودند که از تهران آمدند و با ما کار کردند؛ همینطور خلیل اولیائی، حسین درویشی، حسین افشار که به یاد می‌آورم وقتی به اهواز آمدند قرار بود نمایش یوسف و زلیخا را نشان بدهند. مرحوم بنی احمد هم قرار بود عزیز مصر را بازی کند، اما گویا قبل از اجرای برنامه اختلافی پیش آمد که او گروه را ترک کرد و عازم تهران شد. آنها هم آمدند به دنبال من و خلاصه به سختی مرا راضی کردند که بروم روی صحنه و در این نمایش سیدحسین یوسفی هم نقش سیاه را داشت و اتفاقاً بازی آن شب خوب از آب درآمد اما من از ترس خیس عرق شده بودم چون تا آن روز فی‌البداهه بازی نکرده بودم و همین شروع

کار من در این نوع نمایش‌ها بود. یعنی من شدم بازیگر نمایش‌های سنتی ... هارون، جعفر برمکی، شاه، وزیر، حاجی و خلاصه با «رنگ معو» می‌آمدم.

□ رنگ معو چیست آنرا به یاد دارید؟

فاضل اجبوری - بله رام رام رام، رام دام دارام رام، رام رام رام، ریم دام دارام ریم دام دارام رام. این را می‌گویند رنگ معو. یعنی وقتی می‌خواهد حاجی وارد صحنه شود با این رنگ می‌آید. با عصا و کلاه و ... سیاه هم پشت سر اوست.. یکبار هم در شیراز با مهدی صناعی، سعید افشار و حسن شمشاد تئاتر بازی کردیم که خارجی‌ها به دیدن نمایش ما آمدند و از اینکه فی‌البداهه بازی می‌کنیم خیلی تعجب کردند. بعد یکی از این خارجی‌ها گفت شما چطور بدون نمایشنامه کار می‌کنید و ما گفتیم یک موضوع تعریف کنید تا ما بازی کنیم و او موضوعی را تعریف کرد و ما هم بازی کردیم.

□ آقای اجبوری شما هیچوقت پیش پرده خوانی کردید؟ اگر چیزی از اشعار

آن به یاد می‌آورید بخوانید؟

فاضل اجبوری - بله. اما فقط اسمش را به یاد دارم. اسمش «گلچهره» بود. ماجرای یک تارزن بود که عاشق دختری شده بود و پدر دختر را من بازی می‌کردم.

□ از اولین نمایش‌های سنتی که در اهواز دیدید برای ما بگوئید؟

فاضل اجبوری - اولین بار این نمایش‌ها را در تهران دیدم. خدا بیامرز محمد لوده پوش و کاظم شلی را. گرجی عزیز دردانه را خوب بازی می‌کرد. همینطور «ولی سرلوده پوش» را دیده بودم.

□ او لوده را چطور بازی می‌کرد؟

فاضل اجبوری - می‌دانید که لوده قیای بخصوصی می‌پوشد. مثل لباس چوپانها در تابستان یعنی لباس بلند خنک. با یک عصا و بقچه‌ای که به سر عصا بسته شده و اشعار ضربی می‌خواند و فقط یک ضرب او را همراهی می‌کند.

□ یعنی تک خوانی بود؟

فاضل اجبوری - بله فقط یک نفر می خواند و جواب نداشت و اگر جواب داشت همه دسته جمعی جواب می دادند.

□ یعنی لوده پوشی کار جداگانه ای بود که گهگاه در کنار کارهای تخت حوضی اجرا می شد؟
فاضل اجبوری - بله .

□ وضعیت موجود تئاتر اصفهان را چطور می بینید؟ مخصوصاً چه توقعی از مرکز هنرهای نمایشی دارید که کانونی به نام کانون نمایش های سنتی و آئینی دارد؟

فاضل اجبوری - اولاً نمایش های سنتی را در اصفهان تکفیر می کنند و اجازه نمی دهند این نوع نمایش اجرا شود. ما در اصفهان نمایش های خوب سنتی با موضوع های جالب داریم؛ بازیگران خوب و قدیمی هم داریم. البته من عمری گذرانده ام و کار خودم را کرده ام و فکر می کنم دیگر زمان زیادی هم میهمان شما نباشم. وضعیت من چندان خوب نیست. مثل کولی ها هر روز اثاثیه ام را به دوش می گیرم و از خانه ای به خانه دیگر می روم، چرا که هر صاحبخانه ای بالاخره کرایه اش را می خواهد و اغلب اوقات بعد از دو سه ماه مرا بیرون می کنند. بیکارم و کسی نیست که دست مرا بگیرد. کسی هست که که بگوید این آدم تمام زندگیش را برای تئاتر گذاشت، لااقل نگذاریم جنازه اش را مثل «زرین قلم» شهرداری بردارد. این عاقبت زندگی ما است. چه انتظاری می توان داشت؟

□ با تشکر از آقای اجبوری؛ از آقای رفیعی خواهش می کنم بفرمائید چند سال دارید. تئاتر را چطور شروع کردید؟

اسکندر رفیعی - من اسکندر رفیعی متولد سال ۱۳۰۶. از سال ۱۳۲۵ که عموی من مرحوم محمد رفیعی در اصفهان تئاتری به نام تئاتر آینه را باز کرد عصرها برای تماشا به آنجا می رفتم. چون علاقه زیادی به تئاتر داشتم گاهی

نقش‌هایی را که ممکن بود از عهده‌اش برآیم به من می‌داند. این شروع کار من بود. اولین نمایشی که در آن بازی کردم «کدخدا احمد» نام داشت. در سال ۱۳۳۰ که خدمت تمام شد تئاتر را به صورت حرفه‌ای دنبال کردم. آن زمان آقای علی محزون در شیراز تئاتری داشت به نام تئاتر سعدی. او مرا به شیراز دعوت کرد تا نقش‌های کم‌دی این تئاتر را بازی کنم. سه سال در شیراز بودم و بعد به اصفهان برگشتم بعد از آن مدیر تئاتر گلشن مشهد مرا برای بازی دعوت کرد که پذیرفتم و سه سال هم در مشهد بودم و در آنجا به عنوان بازیگر و کارگردان مشغول بودم. بعد از طرف تئاتر بوعلی همدان به کار دعوت شدم و دو سال هم در همدان بودم. بعد از آن به تهران آمدم و یکسال در جامعه باربد کار کردم. در این زمان بود که عمویم مرا به اصفهان خواند و تصمیم گرفتم دیگر در اصفهان کار کنم. البته از سال ۱۳۳۵ که ازدواج کردم همسر هم مشغول کار شد و با هم بازی می‌کردیم. اما وقتی به مشهد رفتم همسر با مرحوم رجائی کار می‌کرد. وقتی به اصفهان برگشتم کار را با مرحوم فرهنگ شروع کردم. بعد از مدتی تئاتر مرحوم فرهنگ توسط شهرداری خراب و به فضای سبز تبدیل شد. بعد از آن ما با گروه‌های مختلف کار کردیم تا قبل از انقلاب. بعد از انقلاب هم دیگر کار تئاتر برای ما تعطیل شد. فقط به خاطر اینکه ما بازیگران قدیمی بودیم و نمایش سنتی کار می‌کردیم و فعلاً هم بیکار هستیم. بخاطر علاقه‌ای که به تئاتر دارم گهگاه به اتفاق دوستان تمرین‌هایی می‌کنیم و نمایشی می‌دهیم. اما در اصفهان جائی برای بازی نداریم و سرتوشتمان بعد از چهل سال کار تئاتر نامعلوم است.

□ شما از عمویتان مرحوم محمد رفیعی صحبت کردید، آیا ایشان نمایش سنتی کار می‌کردند؟

اسکندر رفیعی - خیر ایشان نمایش کم‌دی بازی می‌کرد. کم‌دی معمول در اصفهان اصولاً چیزی غیر از سیاه بازی است.

□ ریشه این نوع نمایش از کجاست؟ آیا این کم‌دی ابداع خود اصفهانی‌ها است؟

اسکندر رفیعی - البته ریشه‌اش همان تخت حوضی است ولی تا آنجا که به یاد دارم آن را «سوزهای» می‌گفتیم.

□ پس به هر حال نوعی تخت حوضی است؟

اسکندر رفیعی - بله، و اکثر آقایانی که الان هستند مثل سعدی افشار، حسن شمشاد، نعمت گرجی و برادر مرحومش عزیز گرجی آن زمان با ما بودند و من از آنها خیلی چیزها یاد گرفتم.

□ قصه‌های نمایش کمدی اصفهان بیشتر چه موضوع‌هایی داشت؟

اسکندر رفیعی - اکثر نمایش‌ها حاجی بازی بود. حاجی و نوکر، دختر حاجی و شوهر کردن او و مخالفت پدر. گاهی هم موضوع تاریخی بود مثل نمایش «یک ستون از چهل ستون» که مربوط به دوران صفویه بود.

□ کم‌دین این نمایش‌ها کی بود؟

اسکندر رفیعی - اکثراً نوکر بود. این نوکر گاهی خیلی زرنگ بود و گاهی هم ساده لوح.

□ وضع فعلی شما چطور است؟ چه می‌کنید؟

اسکندر رفیعی - در طول ۶۲ سال عمری که کردم هیچ شغلی بجز بازی در تئاتر نداشتم و این تنها حرفه من بود. فعلاً بعد از ۳۳ سال کار تئاتر در حال حاضر بیکارم. در اصفهان به ما اجازه کار نمی‌دهند. تقاضای من اینست که اگر واقعا کارکردنمان خلاف است بیایند و راه درستش را به ما نشان بدهند. چون ما تنها این حرفه را آموخته‌ایم و نمی‌دانیم باید چه کنیم.

□ با تشکر از آقای رفیعی، از آقای حریرچیان تقاضا داریم درباره سوابق

کارشان در هنر تئاتر برای ما صحبت کنند.

هوشنگ حریرچیان - من هوشنگ حریرچیان متولد سال ۱۳۱۱ هستم.

قبل از هر چیز اجازه می‌خواهم یادی از پیشکسوتان تئاتر: مرحوم محمدعلی رجائی، مرحوم استاد ناصر فرهمند، مرحوم محمد میرزا رفیعی و هنرمندان

بزرگی مانند آقای ارحام صدر و آقای مهدی ممیزان و مرحوم دکتر دخانی بکنم که جایشان در اینجا خالی است.

از کودکی همراه پدر و مادرم به دیدن تئاتر و اپرت می‌رفتم و به این کار علاقه‌مند شدم. در سال ۱۳۲۵ اولین تقاضایم را برای شرکت در تئاتر به مرحوم فرهمند دادم. معاون او آقای نامجو گفت هفته دیگر بیا. هفته بعد رفتم و بالاخره ۹ بار تقاضا نوشتم تا پذیرفته شد و اولین نمایشی که بازی کردم «جاسوسه هند» بود که من در نقش جاسوس بودم. از آن به بعد به مدت ۵ سال با مرحوم فرهمند، رفیعی، مهدی ممیزان، آقای شفیع و مریم شفیع در تئاتر اصفهان کار کردم. در سال ۱۳۲۹ به اتفاق مرحوم رفیعی به تئاتر سپاهان رفتیم. در آنجا با ارحام صدر، ممیزان، رجائی و عیوقی کار کردیم.

□ در اصفهان نوع کمدی خاصی وجود دارد. ممکن است در این مورد توضیح بفرمائید؟

هوشنگ حریرچیان - کمدی خاص اصفهان که آقای ارحام صدر مبتکر آن بودند و مرحوم رفیعی و فرهمند و مرحوم بنی‌احمد در آن نقش‌های مهم را بازی کردند. این کمدی نوعی تخت حوضی است اما برای سالن تئاتر ساخته شده و مبتنی بر بداهه سازی است. نقش سیاه در آن نیست و به جای آن نوکر زرنگ و باهوشی وجود دارد.

□ وضعیت امروز شما چطور است و چه می‌کنید؟

هوشنگ حریرچیان - می‌دانید که تئاتر سپاهان در سال ۵۶ تبدیل به سینما شد و در سال ۵۷ هم گروه تئاتر ارحام صدر تعطیل شد. من در حال حاضر بازنشسته صدا و سیما هستم.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی